



پنجم انداز

ادعای ملاقات با امام زمان علیه السلام: پاسخ حضرت آیت الله العظمی شبیری زنجانی

دوم اظهر و موافق اعتبار است. این گونه ادعاها خطری است برای عقاید مؤمنین که سبب می شود عده ای از عقاید مؤمنین سوء استفاده کنند و برای خود دکان باز کنند. بنابراین باید مدعیان ملاقات با حضرت را - اگر اطمینان به ملاقات نداشته باشیم - تکذیب عملی کنیم یعنی روی خوش نشان ندهیم و از نقل و بازگویی آن اجتناب کنیم. البته نه اینکه هر کس را که چنین ادعایی کند دروغگو بنامیم، چون شاید دچار اشتباهی در رؤیت شده باشند، ولی صحیح نیست که باب این ادعاها باز باشد تا هر کس ادعایش را مطرح کند. بلکه ممکن است شواهد اطمینان آوری بر ملاقات حاصل شود همچنان که نسبت به ملاقات عده ای از اخیر با حضرت ولی عصر (اروحنا له الفداء) این اطمینان وجود دارد، ولی باید توجه شود که این ادعاها به ندرت درست است و نباید به راحتی آنها را بپذیریم و وسیله نفی و اثبات اشخاص قرار دهیم.

(شفقنا)

حضرت آیت الله شبیری زنجانی به پرسشی درباره چگونگی مواجهه با ادعای ملاقات با امام زمان علیه السلام پاسخ داده اند.



پرسش: در آخرین نامه و توقیعی که از امام زمان علیه السلام نقل شده، آمده است که هر کس پیش از خروج سفیانی و صیحه، ادعای دیدن مرا نماید، دروغگو و افترا زنده است. آیا این به معنای عدم امکان رؤیت و ملاقات امام زمان علیه السلام در دوره غیبت کبری است؟

پاسخ: این عبارات حضرت ولی عصر علیه السلام به دو معنا تفسیر شده است؛ یکی آنکه زمان فعالیت نواب و سفرای خاص حضرت پایان یافته و دیگر کسی نمی تواند مدعی سفارت از جانب ایشان برای شیعیان باشد. معنای دوم این است که هر کس چنین ادعایی کرد اماره و نشانه کذب اوست و ما موظف به تکذیب عملی او هستیم. به نظر ما این معنای

هشت موردی که صدقه دادن را حرام می کند فتوای حضرت آیت الله العظمی صانعی

۴. صدقه ای که سبب شود که به بدنش خسارت و ضرر مهمتی وارد شود، مثل اینکه سبب جراحت و زخمی غیرقابل تحمل شود، به طوری که جنایت بر بدن صدق کند؛
۵. صدقه دادن همه اموال با وجود داشتن فرزندان و عائله ای که بعد از آن محتاج به خلق و سربار جامعه شوند، یا خودش سربار جامعه و کل بر ناس شود؛
۶. صدقه دادن همه اموال با فرض اینکه بعد از آن، قدرت بر صبر و تحمل را ندارد، و به خداوند اعتراض و از او شکایت می کند، و خود را به هلاک یا اهلک و فساد یا افساد می اندازد؛
۷. صدقه ای که همراه با منت و ذلیل کردن گیرنده صدقه، و از بین بردن شخصیت و تزییع آبروی او باشد و عظمتش را در جامعه از بین ببرد؛
۸. صدقه زن از اموال شوهر، بدون کسب اجازه و رضایت او.

(شفقنا)

پایگاه بین المللی همکاری های خبری شیعه - حضرت آیت الله العظمی صانعی به پرسشی درباره صدقه دادن پاسخ گفته است.



پرسش: در چه مواردی صدقه، حرام است؟
پاسخ:

۱. صدقه با مال حرام و با مال مردم؛
۲. صدقه شخص بدهکار که باعث می شود نتواند بدهی خود را کلاً یا بعضاً ادا کند، چرا که در حقیقت صدقه چنین فردی، مانع از ادای حق الناس است؛
۳. صدقه ای که مانع از پرداختن نفقه به واجب النفقه، و سبب تزییع حق آنها شود؛

آیت الله العظمی جوادی آملی: جهنم نرفتن و نسوختن و بهشت رفتن هم هنر نیست!

می بینید هیچ حالتی برای اهل بیت علیهم السلام پیش نمی آمد مگر اینکه آنها «رَضِيَ اللهُ رِضَانًا أَهْلَ الْبَيْتِ» می گفتند. مگر حادثه ای تلخ تر از جریان گودال قتلگاه هست؟! در همان جا زمزمه وجود مبارک حضرت این بود: «رَضِيَ اللهُ رِضَانًا أَهْلَ الْبَيْتِ» و این راه را آنها به ما نیز آموختند.

آیت الله جوادی آملی تصریح کرد: جهنم نرفتن و نسوختن هنر نیست. خیلی ها هستند که جهنم نمی روند، بچه ها، دیوانه ها و کفار مستضعفی که هیچ دسترسی به اسلام ندارند را که جهنم نمی برند. لذا نسوختن هنر نیست. بهشت رفتن هم هنر نیست! خدا غریق رحمت کند بعضی از اساتید ما را، می گفتند آرزوی ما این است که این شاء الله در بهشت نهج البلاغه را خدمت علی بن ابیطالب علیه السلام یاد بگیریم.

این مرجع تقلید پیروی از «حبیب» را رمز رسیدن محب به محبوب دانست و بیان داشت: جوامع روایی ما چه سنی و چه شیعه، همه این را نقل کردند که انسان در سایه عبادت ها، انجام فرائض و نوافل، به خدا نزدیک می شود و حد وسط محب و محبوب، پیروی از حبیب است! فرمود «إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحِبُّكُمْ اللَّهُ»؛ شما اگر محب خدا بودید هنر نکردید، چون همه چیز شما از خداست. شما بخواهید از محب بودند به محبوب بودن برسید؛ به جایی برسید که خدا محب شما باشد، این مهم است. آن حلقه وسط، آن رابط، آن حد وسطی که محب را محبوب می کند؛ یعنی محب خدا را محبوب خدا می کند، آن پیروی از حبیب خداست؛ «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحِبُّكُمْ اللَّهُ»، در نتیجه اگر کسی به دنبال حبیب الله برود از محب بودن به محبوب بودن می رسد. (شفقنا)

به گزارش شفقنا، این مرجع تقلید در جلسه درس اخلاق هفتگی خود که در روستای احمد آباد شهرستان دماوند برگزار شد، بیان داشت: قرآن کریم اجر رسالت را محبت اهل بیت علیهم السلام قرار داده و می فرماید: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى»، اما



تنها دوست داشتن اهل بیت علیهم السلام، اجر رسالت نیست! چراکه شما کسی را روی کره زمین نخواهید یافت که علی علیه السلام و اولاد علی علیه السلام را بشناسد و به آنها علاقه پیدا نکند! دوستی این خاندان برای کسی که اینها را بشناسد مسلم است؛ بلکه معنای این آیه آن است که باید تمام مهر و محبت ما وقف دودمان پیغمبر صلی الله علیه و آله و اولاد پیغمبر علیهم السلام باشد. آن وقت انسان به غیر این ذوات قدسی به کسی دل نمی بندد و اگر به چیزی یا کاری یا شخصی دلبسته شد آن نیز در مسیر همین ولایت است. مزد رسالت دوستی همه جانبه و مستقر و دائم و همگانی و همیشگی به اهل بیت علیهم السلام است و این اجر رسالت که محبت قُربی را به همراه دارد، در دنیا و آخرت انسان را حفظ می کند.

حضرت امیر (سلام الله علیه) فرمود عبادت سه قسم است: بعضی «خَوْفًا مِنَ الثَّارِ»، بعضی «شَوْقًا إِلَى الْجَنَّةِ» و بعضی «حُبًّا» عبادت می کنند؛ یعنی برخی از ترس جهنم و برخی برای رسیدن به بهشت خدا را می پرستند اما بعضی دوست خدا هستند، «حُبًّا» عبادت می کنند. بعد فرمود خاندان ما با محبت خدا را عبادت می کنند، لذا شما

نگاهی به محاجه ابراهیم و نمرود درباره خدا

الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ / آیا ندید کسی را که با ابراهیم در رابطه با خدایش محاجه کرد؟ زیرا خداوند به او حکومت داده بود، هنگامی که ابراهیم گفت: «خدای من آن کسی است که زنده می کند و می میراند». او گفت: «من نیز زنده می کنم و می میرانم!» ابراهیم گفت: «خداوند، خورشید را از افق مشرق می آورد، اگر راست می گویی که حاکم بر جهان هستی تویی، خورشید را از مغرب بیاور!» (در اینجا آن

مهدی رضوی - أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالسَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ



مرد کافر، مبهوت و وامانده شد. و خداوند، قوم ستمگر را هدایت نمی‌کند. (۲۵۸، بقره)

همین طور که می‌بینید قرآن در این آیه از کسی سخن می‌گوید که با ابراهیم پیامبر محاجه می‌کند درباره خدا. ابراهیم به او می‌گوید: خدای من کسی است که زنده می‌کند و می‌میراند. به عبارتی یعنی جان آدمیان در دست اوست. طرف گفتگوی ابراهیم که مبتنی بر روایات ما او را به نام نمرود می‌شناسیم در پاسخ ابراهیم می‌گوید من هم زنده می‌کنم و می‌میرانم و جان آدمیان در دست من است. از روایات برمی‌آید که نمرود برای اثبات سخن خود و مشتبه ساختن امر بر مردم دستور داد دو زندانی را حاضر کردند، فرمان آزادی یکی و قتل دیگری را داد. به یکی حیات دوباره داد و جان دیگری را گرفت.

البته تفاوتی میان این دو وجود دارد. زنده کرده خدای ابراهیم احتمالاً به آفرینش اشاره دارد هر چند در نگاه انسان معتقد خدا می‌تواند کسی که مرده را نیز زنده کند (اما احتمالاً این برای نمرود معنا ندارد). میراندن خدای ابراهیم نیز به مرگ آدمیان و موجودات اشاره دارد. البته ابراهیم در اینجا سخن علمی برای نمرود نمی‌آورد و به قول علمی امروزی و به زبان پوپری سخن او ابطال پذیر نیست. او فقط یک واقعه طبیعی را به خدایش منتسب می‌کند. نمرود هم به شکل جالب و زیرکانه و به قول قرآن مکارانه آن پاسخ را می‌دهد: «من هم می‌میرانم و زنده می‌کنم» و به این شکل با خدای ابراهیم ادعای هم‌آوردی دارد. از منظر اساطیری البته شاهان در جهان کهن داعیه خدایی یا هم نشینی با خدا داشتند و سایه خدا بر زمین بودند و واقعاً چنین تصویری از خود داشتند که البته بحث تاریخی و باستانی شناسی‌اش بماند برای وقتی دیگر. {بنگرید: خاستگاه آگاهی، جولیان جینز، جلد ۲} از این منظر اساطیری که بگذریم وقتی ابراهیم با پاسخ زیرکانه این مرد کافر روبرو می‌شود از راه دیگر وارد می‌شود و از دیگر قدرت خدا سخن می‌گوید: «خدای من خورشید را از مشرق بیرون می‌آورد، تو اگر می‌توانی آن را از مغرب بیرون بیاور!»

شخصاً شک دارم که کلمات مشرق و مغرب در معنای جهات جغرافیایی امروزی مد نظر بوده باشد. اساساً در مورد فهم جغرافیای آنان به شکل امروزی تردید دارم (هرچند سابقه این امر را از منظر تاریخی بررسی نکرده‌ام) اما آنچه مشخص است آن است که ابراهیم به نمرود

می‌گوید خدای من خورشید را از این سو بیرون می‌آورد و در آن سو فرو می‌برد، (فارغ از فهم جغرافیایی، سویه بصری و دیداری مدنظر است) حال تو اگر می‌توانی این جهت را برعکس کن و مثلاً فردا خورشید را از محل فروشد آفتاب (همان مغرب) بیرون بیاور! ادامه‌ی آیه عبارت جالبی است: «...آن که حق را می‌پوشاند (کفر می‌ورزید) بهت زده شد و در پاسخ درماند.» برای اینکه سخنم را برسانم بگذارید یک سؤال بپرسم: اگر شما جای نمرود بودید آیا در مقابل این سخن ابراهیم در می‌ماندید؟ کمی فکر کنید!

به نظر می‌رسد که جواب سخن ابراهیم ساده است و حتی شاید بتوان گفت حرف ابراهیم ساده انگارانه است. مثلاً اگر من در جایگاه نمرود بودم، به ابراهیم فوراً پاسخ می‌دادم: «اگر راست می‌گویی، بگو خدایت فردا خورشید را از مغرب بیرون آورد تا من هم این کار را بکنم». آن وقت احتمالاً آن من نبودم که بهت زده، می‌شد.

اما چرا این پاسخ یا پاسخی شبیه این به ذهن نمرود نمی‌رسد؟ و چرا ابراهیم لحظه‌ای به خود نگفت شاید نمرود چنین تقاضایی از او بکند؟ فعلاً از این سوالها می‌گذریم و نمرود و ابراهیم را از زوایای مختلف بررسی می‌کنیم.

دستکم می‌شود از دو منظر به آیه نگریم:

۱ - دیدگاه باورمندانه (دیندارانه): در این دیدگاه می‌شود این سخن ابراهیم را ناشی از زیرکی او بدانیم. ابراهیم مبتنی بر آیات قرآن و روایات، انسان زیرکی است. به قول امروزی‌ها خوب بلد است حرفش را به کرسی بنشاند. بازی بت شکنی که بعد از جر و بحث با پدرش (آزر) راه می‌اندازد را به یاد بیاورید! او بت‌ها را می‌شکند و تبر را بر دوش بت بزرگ می‌اندازد تا تقصیر را گردن او اندازد و به این شکل حماقت مردم را به رخ ایشان می‌کشد. الحق کار زیرکانه‌ای است به مردم بگویی بت بزرگ از سر حسادت یا خشم بت‌های دیگر را شکسته و آنها بگویند مگر بت می‌تواند حرکت کند و بشکند؟ و از همین سخن ایشان استفاده کنی که پس چرا سنگی را می‌پرستید که توانایی حرکت و پس زدن یک مگس را هم ندارد؟ او در جای دیگر و در نقد روش ستاره پرستان نیز با زیرکی تمام یک بار ستارگان را می‌پرستد وقتی خاموش می‌شوند می‌گوید: «از خدای افول کننده خوشم نمی‌آید». بعد به سراغ ماه می‌رود و همین سخن را در باب ماه می‌گوید و سپس

سراغ خورشید می رود و این چنین خدای مورد پرستش آنان را به چالش می کشد. چون خدایی که گاهی هست و گاهی نیست و افول می کند، خود مقهور است و سزاوار پرستش نیست. { آیات ۷۴ تا ۷۹ انعام } حال اگر ابراهیم را چنین شخصیت زیرکی بدانیم بعید نیست این سخنش به نمرود هم از سر همین زیرکی باشد. او می داند که نمرود چگونه می نگرند و راه شکست دادن حریف چیست. او می داند که نمرود به مخیله اش هم نمی رسد که چنین جوابی بدهد که مثلاً من انسان امروزی به او می دهم. او خوب می داند که نمرود به فکرش هم نمی رسد که از خدای ابراهیم بخواهد که خورشید را از مغرب بیرون آورد، که اگر چنین می شد به احتمال بسیار زیاد ابراهیم از آوردن چنین معجزه ای درمی ماند. اتفاقی که در سپهر قرآن نیز شاید مخصوص روز قیامت باشد و هیچ رسولی چنین معجزه ای نیاورده است. هستی شناسی (جهان شناسی) نمرود ساده انگارانه است، به همان سادگی که خود را خدا می داند به همین سادگی نیز عالم هستی را تحلیل می کند.

نمرود گمان می کند که خورشید یک توپ آتشین است که کسی هر روز صبح با دست راستش آن را به هوا می اندازد و غروب با دست چپش و از طرف مقابل آن را می گیرد. او منکر خدای ابراهیم نیست. فقط می خواهد از خدای او برتر باشد. خدای ابراهیم در نظر نمرود یک غول بزرگ است. به همین خاطر در جای دیگر می خوانیم که می خواهد خدای ابراهیم را با تیر بکشد و با او جنگ کند. مانند فرعون که به هامان وزیر دستور می دهد که بنای بلندی بسازد تا به خدا نزدیکتر شود و تیرش به خدا بخورد. { غافر، ۳۶ }

می بینید... خداشناسی و هستی شناسی نمرودیان بچه گانه است. (مثل خیلی از ما امروزی ها). فرشتگان این جهان ساده انگارانه بال دارند و از آسمان هفتم بال می زنند و پایین می آیند و وحی را به گوش رسول می رسانند. خدای این جهان از هر چیز ناچیزی ناراحت می شود و از بشر زمینی انتقام می گیرد. از اینکه اعراب بادیه نشین دخترانشان را به او نسبت می دهند شاکمی می شود و می گوید چرا پسرها را برای خودتان برمی دارید و دخترها را به من منتسب می کنید؟

۲ - دیدگاه بی طرفانه: در این دیدگاه ابراهیم هم به اقتضای زمانه خود از جهان شناسی کهن برخوردار است. او

نیز چنین نگاه ساده ای به هستی و جهان و سیارات و خورشید دارد. نگاه امروزی ناشی از هیئت کپرنیکی به هیچ وجه در ذهن ابراهیم نبوده است. او هم تصور می کرده است که خورشید از راست بیرون انداخته می شود و هر شب در سمت دیگر آرام می گیرد و خدا هر وقت بخواهد آن را برعکس می کند.

از میان این دو دیدگاه انتخاب با شما. اگر به تفسیر اول قائل باشید ساده ترین نتیجه آن است که ایمان و هدایتگری با زیرکی منافاتی ندارند. اما اگر به تفسیر دوم گرایش داشته باشیم به نظر می رسد جهان شناخت حاکم بر قرآن یا دست کم ابراهیم مثل دیگر مردم آن روزگار، ساده انگارانه و کهن است و با یافته های علمی امروزی ما نمی سازد. بنابراین همان طوری که جهان شناسی و هستی شناسیمان در نتیجه پیشرفت های علمی تغییر کرده نیازمندیم که خداشناسی مان را نیز تغییر دهیم حتی اگر این خداشناسی از سوی پیامبران الهی باشد. (البته اگر با وجود این دیدگاه به خدا باور داشته باشیم)

هرچند شخصاً به تکامل نوع انسان باور دارم و گمانم بر آن است که انسان های کهن از نظر جسمانی، مغزی، ذهنی و... تفاوت های بسیاری با ما امروزی ها دارند و بسیار بعید است درکشان از جهان این چنین باشد که ما داریم، اما با این وجود گرایش به تفسیر اول بیشتر است. من ابراهیم را مرد زیرکی می دانم که از نگاه جهان شناسی کودکانه نمرودیان زمانش آگاه است، حتی اگر هستی شناسی او چون ما امروزی ها نباشد. بخش انتهایی آیه نیز تأییدی است بر انتخاب تفسیر اول: «...فَهَيْتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» (...خدا ستمگران را هدایت نمی کند) ضمن آنکه این عبارت نهایی با رویکرد تفسیری اول، پاسخی به سؤالاتی است که همان ابتدا پرسیدیم؛ اینکه چرا به ذهن نمرود نرسید که پاسخی ساده به ابراهیم بدهد؟ و چرا ابراهیم یقین داشت که نمرود چنین حرفی نخواهد زد؟

در نظر اول ذهن به این سمت می رود که خدا نمرودیان را گمراه کرده و لذا ایشان حقیقت دین و ایمان را در نمی یابند و هدایت نمی شوند. بنابراین وقتی ابراهیم با نمرود گفتگو می کند خدا مهربی بر قلبش زده است که به خدا ایمان نمی آورد.

اما واژه «یهدی» را می توان به نوعی دیگر نیز فهم کرد. منظور از آن هدایت الهی و معنوی نیست. بلکه هدایت به سمت پاسخی است که می توانست بدهد، اما نداد و عقلش

بیرون (طبیعت) به آنها نشان خواهیم داد) حال با این نتایجی که از این آیه گرفتیم می‌خواهم نکته‌ای دیگر نیز بیافزایم و آن اینکه اگر این خوانش از بخش نهایی آیه را بپذیریم، گویا مقاومت در برابر علم معیاری می‌شود تا ستمگران را بشناسیم و این نکته بسیار مهمی است. با این رویکرد آیا وقتی آن مفتی مسلمان می‌گفت زمین ثابت است و این تلسکوپ‌ها و ماهواره‌ها دروغ می‌گویند از ظالمین و ستمگران نبود؟ آیا اینان که به اسم دین در برابر حقایق علمی قد علم می‌کنند ظالم نیستند؟! تا شما کدام تفسیر را پذیرا باشید!

(نیلوفر)

به آن نرسید. او نمی‌تواند در مقابل زیرکی ابراهیم پاسخ زیرکانه بدهد و بگوید اگر راست می‌گویی به خدایت بگو خورشید را از مغرب بیرون آورد. انتهای آیه می‌گوید: «ما ظالمان را به پاسخ‌های این‌چنینی و پاسخ‌های زیرکانه در مقابل ایرادهای زیرکانه رسولانمان، هدایت نمی‌کنیم» یعنی نمی‌گذاریم بفهمند. شاید معجزه ابراهیم همین بوده است. اینکه جاهل را در جهل خودش نگاه دارد. با این خوانش آیه رنگ دیگری می‌گیرد و خلاصه این سخن آن است که ما به ستمکاران علم نمی‌دهیم. علمی که به واسطه آن جهان شناخت درستی داشته باشند. همین علم طبیعی و تجربی. که قرآن با عبارتی جالب وصفش کرده است: (سنزیم آیاتنا فی الأفاق: آیاتمان را در آفاق و جهان

آیا گفتگو میان مؤمنان و ملحدان امکان‌پذیر است؟

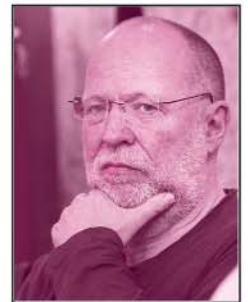
کشوری مثل ژاپن را داریم که اکثریت آن ملحد هستند و یا مثلاً چین که خود را نماینده ایدئولوژی می‌داند که وابستگی به دین را انکار و از حکومت ملحد دفاع می‌کند. بنابراین نه تنها دیالوگ میان ادیان لازم است، بلکه لازم است دیالوگ میان دین و الحاد و دین و سکولاریزم هم مطرح شود.

با وجود این همه تأکیدی که امروزه بر روی گفتگوی میان ادیان می‌شود هنوز هم ما در بیرون از دین قرار گرفته‌ایم و این گفتگوها عمدتاً از طریق یک بازیگر بیرونی مدیریت می‌شود. در چنین شرایطی چنین گفتگوهایی امری بهبود یافته است. اگر گفتگوها فقط درباره قواعد همزیستی باشد دیگر فرصتی وجود ندارد که این قواعد مؤثر باشد.

اعتقادات دینی ریشه در درون انسانها دارند. بنابراین، این گفتگوها زمانی معنا پیدا می‌کنند که خود ادیان نیاز به چنین دیالوگی را احساس کنند و افراد و مذاهب مختلف فکر کنند که اعتقاداتشان در مقابل دیگران جهت یافته است. بنده متقاعد شدم که برای یافتن دلایل نیاز به گفتگوی ادیان ابتدا لازم است که دین را تعریف کنیم. در بخش دوم صحبت‌هایم به موضوع نقص بشری می‌پردازم.

متأسفانه علیرغم همه کوشش‌های ارزشمندی که در حوزه دین انجام می‌دهیم هنوز هیچ تعریفی برای این کلمه وجود ندارد و به خاطر تغییر کامل معنایش امروزه از هر معنای انضمامی میان تهی شده است با این حال آنچه که

کریستین گونتر در نشست نقش گفتگوی میان دینی در جهان امروز گفت: گفتگوی ادیان نه تنها ما را به سوی همزیستی صلح آمیز سوق می‌دهد بلکه ما را متحد می‌کند که در جوار خدا به کمال و آزادی نزدیک شویم.



نشست «نقش گفتگوی میان دینی در جهان امروز» با سخنرانی پرفسور «هانس کریستین گونتر» در سالن اندیشه پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی برگزار شد. این سخنرانی به زبان انگلیسی ایراد و به فارسی برای حاضرین ترجمه شد. در ادامه ترجمه خلاصه از این سخنرانی می‌آید؛

بنده در ابتدا سخنان خود را در ۴ بخش اصل گفتگو و امکان گفتگوی میان ادیانی، نقص بشری، گفتگوی میان ملحدان و دینداران و نتیجه‌گیری دسته‌بندی می‌کنم. در جهان امروز نه تنها مسئله تعدد و تفاوت دولت‌ها مطرح شده بلکه با وجود جریان‌های اصلی مهاجرت جوامع چند دینی افزایش یافته‌اند اما نکته‌ای که به نظر من مورد غفلت قرار گرفته این است که دولت‌های زیادی وجود دارند که بیشترشان هم فرهنگ اروپایی دارند و خود را سکولار (به معنی بی‌طرف) تعریف می‌کنند البته معلوم نیست که چقدر بر این ادعا پایدارند. امروزه در جهان

به این پدیده‌ها وحدت می‌بخشد این است که به یک قلمرو خاص محدود می‌شود و رسیدن به این قلمرو بسیار متفاوت است. گویی رویکرد دین از بالا بی‌ثمر است. سهم نحوه این قلمرو در هر دینی با تحقیق فردی بدست می‌آید و این آخر و سخت‌ترین مرحله برای کسی است که بخواهد از بیرون به آن دین نزدیک شود. اتفاق افتادن چنین امری تنها در مطالعه عمیق آن دین ممکن است. این را هم باید بی‌پذیریم که ذات هر دینی محدود است. اگر این گونه باشد فرد مذهبی نقص اندیشه و نقصان طبیعت را تجربه می‌کند و دین برای او تلاشی است که بر این نقصان غلبه کند.

در این تلاش هر چه او به چیزی که و رأی او است نزدیک شود نقصان خود را بیشتر درک می‌کند. بنابراین دینداری واقعی به افتادگی و تواضع منتهی می‌شود و انسان، خدا را در خضوع خویش می‌یابد و خود را به عنوان یک انسان ناقص درک می‌کند. کسی که با فرونشاندن خویش در مقابل عظمت خدا به کمال، آزادی و رستگاری می‌رسد و این فروتنی است که راه را برای یک مؤمن واقعی می‌گشاید.

سنت‌های دینی بسیاری هستند که ادعای انحصارگری ندارند بلکه مجالی برای دینداری متکثر بوجود می‌آورند اما بی‌ایده ادیان یکتاپرست بزرگ مثل اسلام، مسیحیت و یهود را مورد بررسی قرار دهیم. من فکر می‌کنم مؤمن چنین دینی، نقصان خود را بیشتر احساس می‌کند و مستقیماً در وحی شخصی خدا و ارتباط مستقیم با خدا مواجه صورت می‌گیرد. اگر وحی خداوند را در متون مقدس فراتر از یک امر طبیعی در نظر بگیریم مؤمنان چنین دینی حضور خدا را در کلامش تجربه می‌کنند که بسیار هم رعب‌انگیز و اضطراب‌آور است.

در متن مقدس یهود گفته می‌شود که ترس از خدا آغاز حکمت است و این ترس به ما احتیاط می‌آموزد و کمک می‌کند که ما فکر کنیم همواره باید برای فهم خدا تلاش کنیم و در نهایت هم می‌توانیم در حد وجود ناقص بشری خودمان، خدا را بفهمیم. خداوند با اعطای کلامش حقیقت جاودانی را در زبان ناقص انسان قرار می‌دهد.

اگر خداوند خود را آشکار کند حقیقت جاودانه را در زمان و مکان خاصی متجلی می‌سازد. بنابراین اشتیاق واقعی ما برای فهم خدا باعث می‌شود که ما متوجه اتکای خود در برابر خدا شویم. رویکرد ما به کلام خدا تلاش مشترک

بسیاری از آدم‌ها است اما نهایتاً همه ما در مقابل خدا تنها هستیم ولی به همدیگر کمک می‌کنیم و در جامعه مؤمنان به همدیگر می‌آموزیم.

چرا که اگر حقیقت خدا یک حقیقت کیهانی است نمی‌تواند در انحصار یک گروه خاصی از مردم باشد. کلام خدا بر انسان‌های خاصی وحی شده ولی هدف از ارسال آن، تمام انسانها بوده‌اند.

انواع گوناگونی در تجلی وحی الهی وجود دارد. انسانها و جوامع مختلف جنبه‌های گوناگونی از خدا درک می‌کنند بنابراین خضوع ما در مقابل خدا، راه گفتگو با دیگری به عنوان جوامع انسانی را هموار می‌کند البته باید توجه کنیم که گفتگوی میان ادیان نمی‌تواند به آمیختگی ادیان منجر شود. هر فردی و هر دینی باید طریق خود را بیابد. بنابراین گفتگوی ادیان تفاوت‌ها را از بین نمی‌برد بلکه نقاط مشترک و اختلافات را شفاف‌تر می‌کند که هر دو هم نشانه محدودیت‌های انسانی ما است و شفاف کردن آنها به معنی کسب نور الهی است. در این روز خداوند حضورش را در میان آن آشکار می‌کند و اجازه می‌دهد که متفاوت باشیم و نسبت به او وحدت بیابیم. گفتگوی ادیان نه تنها ما را به سوی همزیستی صلح‌آمیز سوق می‌دهد بلکه ما را متحد می‌کند که در جوار خدا به کمال و آزادی نزدیک شویم.

در بخش سوم سخنانم به موضوع گفتگوی میان دینی و الحاد گرایی می‌پردازم.

در جامعه امروزی، جمعیت‌های کثیری غیرانسانی و غیرمنسجم هستند که به الحاد خود اعتراف می‌کنند. آنها ۴ دسته هستند. دسته اول صراحتاً اعلام می‌کنند که ملحدند. دسته دوم با شک اعلام می‌کنند که ملحدند. دسته سوم وابستگی به دین را تصدیق می‌کنند ولی به آن تعهد عملی ندارند. دسته چهارم هم به قدرت والایی اعتقاد دارند که دین نیست. امروزه دولت‌های غربی خود را سکولار و لائیک خطاب می‌کنند اگر چه به نظر من خودفریبی بیش نیست چرا که دولت‌های غربی هنوز هم از امتیاز بالای مسیحیت برخوردارند و کلیساها تأثیر قدرتمندی در دولت‌ها دارند. سکولاریزم به ظاهر نسنجیده مدتهاست که جای شبکه دین‌های جدید را گرفته است. اینک سکولاریست‌ها نیروهای محرک در جوامع غربی هستند و از گفتگو با ادیان دیگر امتناع می‌کنند و مردم زیادی هم با خود همراه و در نهایت آسیب‌بزرگی به جهان

وارد می‌کنند.

یکی از دلایل موفقیت‌های این گرایش شکاف میان افراد واقعاً مذهبی با افرادی که دین خود را از دست داده‌اند، است. گفتگو با متعصبان بی‌فایده است و اگر ما خواهان جامعه‌ای با همزیستی مسالمت‌آمیز هستیم باید افراد کثیری از بی‌دین‌ها در گفتگوی ادیان شرکت کنند اما در اینجا این سؤال مطرح است که آیا افراد غیرمذهبی به گفتگوی دینی مایلند و آیا اساساً این گفتگو امکان‌پذیر است چون دیالوگ وقتی معنی دارد که تمایل و احساس مشترک وجود داشته باشد. قبلاً اشاره کردم که نقطه مشترک ادیان چیزی است که فراسوی قلمرو بشری باشد و حالا چطور فردی که به چنین چیزی اعتقاد ندارند می‌تواند به گفتگو راجع به آن علاقه‌مند شود.

ویژگی اساسی انسان این است که انسانها رابطه با فردیت و هستی خود دارند. بنابراین انسان وقتی هستی خود را می‌بیند حیات خود را به صورت کل محدود درک می‌کند و حالا پرسش اساسی این است که انسان چگونه می‌خواهد هستی خود را به عنوان یک کل در مقابل یک کل کیهانی حفظ کند. این پرسشی است که الآن گریزی نیست و حتی ملحدان نمی‌توانند از آن فرار کنند. ملحد در پاسخ به این پرسش، خدا را تجربه می‌کند. او خدا را به عنوان چیزی که نمی‌تواند پیدا

کند تجربه می‌کند. او خدا را در غیبتش تجربه می‌کند و اینجا همانجایی است که فرد مذهبی و غیرمذهبی همدیگر را ملاقات می‌کنند و از آن گریزی هم نیست. بخش پایانی سخنان من به موضوع راه انسان به سوی خدا و راه خدا به سوی انسان اختصاص دارد.

برای هر دو گروه مؤمن و ملحد ضروری است که بفهمند خدا یک پرسش است تا یک پاسخ. خداوند در درد و رنج بشر با او سخن می‌گوید و رنج اجتناب‌ناپذیر است. رنج مهم‌ترین نشانه نقص ما است و در رنج است که ما پرسش چرا را می‌پرسیم. چون فکر می‌کنم نباید وجود داشته باشد و نمی‌توانیم هم وجود آن را بفهمیم. در رنج، ما خدا را تجربه می‌کنیم و در عین حال که احساس می‌کنیم هیچ چیزی معنا ندارد حضور نیروی شفابخش خدا را احساس می‌کنیم. خداوند در غیبتش به ما نزدیک است. او ما را مغاک رنج می‌کشاند تا حضورش را بیشتر احساس کنیم و این تنهایی دقیق‌ترین تجربه ما از خدا است. ما همگی چه مؤمن و چه غیرمؤمن بارها خدا را به عنوان یک پرسش چرا تجربه می‌کنیم. هر انسانی متوجه حضور خدا می‌شود و این موضوع همه ما را در برابر خدا وحدت می‌بخشد. اینکه هر کدام از ما در تنهایی مان چگونه با خدا مواجه شویم به ما بستگی ندارد بلکه به خدا بستگی دارد.

(انصاف نیوز)

دعوت به دین ورزی: معطوف به «قدرت» یا «شفقت»؟

تمایزات هویتی انگشت‌تأکید نهاده می‌شود و اشتراکات کمتر محل توجه قرار می‌گیرد. در نهایت می‌توان گفت که آن چه بیش از همه مدنظر است نه «ایمان» دیگری، بلکه «تسلیم» وی است. آن چه بیان شد را می‌توان جلوه‌هایی از پدیده‌ای دانست که می‌توان آن را دعوت‌گری دینی معطوف به قدرت تلقی کرد و در مقابل آن از دعوت‌گری دینی معطوف به شفقت سخن گفت.

آن چه در ظاهر نمودار می‌شود همواره نه آن چیزی است که در لایه‌های زیرین پنهان گردیده است. به همین علت شاید در نگاه نخست دعوت‌گری معطوف به قدرت امری دور از ذهن به نظر برسد (بجز در مواردی که دعوت‌گران دینی سهم خواهی در قدرت را در شکل قدرت سیاسی به شکل آشکار طلب می‌کنند و آن را

جواد نورمحمدی: دین داران، به ویژه در ادیانی که داعیه‌ی جهانی بودن دارند، یکی از جلوه‌های دین ورزی خویش را در دعوت دیگران به دین خویش متجلی می‌دانند. اما بسیاری از مواقع این دعوت‌گری بیش از آن که



صبغه‌های وجودی داشته باشد، رنگ و بوی اجتماعی و سیاسی می‌یابد. همچنین این دعوت‌های دینی در برخورد با «دیگری» بیش از آن که بر گفت و گو و مفاهمه تأکید ورزند داعیه‌ی پیروزی بر خصم در آن‌ها پررنگ است. به همین علت در کنار داعیه‌ی حقیقت محض بودن، بر

پیش برنده‌ی اهداف دینی شان تلقی می‌نمایند). دعوتگر در اکثر مواقع آگاهانه به این نوع دعوت روی نمی‌آورد بلکه عوامل پیشین همچون نحوه‌ی تربیت و محیط، آمال و آرزوها، بینش و نگرش و تجربه‌ی زیسته‌ی وی در این امر دخیل‌اند. در دعوت معطوف به قدرت، هدف از دعوت، درآوردن «دیگری» به آیین خویش و خودی نمودن «دیگری» است. در این نوع دعوت، آنچه مطلوب است، تسلیم است. از آن جا که تسلیم «دیگری» مطلوب دعوتگر است، خشونت نیز مشروعیت می‌یابد. استفاده از خشونت عریان‌ترین جلوه‌ی حضور اراده‌ی معطوف به قدرت در این گونه از دعوتگری است. در حالی که در دعوتگری معطوف به شفقت، هر شخص هم چون یک هدف شمرده می‌شود و فرد دعوتگر با دعوت «دیگری» به سوی آن چه خیر و صلاح دیگری می‌پندارد، می‌خواهد تا «دیگری» سرانجام مناسبی پیدا کند. دعوت مشفقانه از سر دلسوزی و خیرخواهی است و لذا درصدد حذف «دیگری» بر نمی‌آید. لذا در دعوت معطوف به شفقت، خشونت جایگاهی ندارد. هدف نیکو، به دعوتگر اجازه‌ی استفاده از خشونت را نمی‌دهد. آن چه دعوتگر را به دعوت «دیگری» وا می‌دارد، مهر و شفقت نسبت به «دیگری»، و مهم بودن سرنوشت وی برای دعوتگر است.

در نمونه‌ی اسلامی آن، در سیره‌ی نبوی نیز ما با این نوع از دعوتگری مواجهیم. این امر تا بدانجا پیش می‌رود که فرد نبی مورد عتاب وحی قرار می‌گیرد که چرا برای دعوت دیگران نفسش را به هلاکت می‌اندازد. برای نبی بسیار ناگوار است که «دیگری» بدون هدایت و یافتن راه صحیح از دنیا برود. اما این بعد از دعوت نبوی مقهور اراده‌ی معطوف به قدرت دعوتگران گردیده و در زیر لایه‌های ستبری از خشونت و ستیزه‌پنهان گردیده است؛ تا بدانجا که چهره‌ی پیامبر مشفق و نبی رحمت، تبدیل به پیامبر ستیزه‌جو و جنگ طلب گردیده است. هدف دین، از نجات «دیگری» از گمراهی، تبدیل به خودی کردن «دیگری»، سلطه بر وی و به تسلیم واداشتن او گردیده است. به همین علت جهاد (در معنای جنگ و قتال) و آیات قتال پررنگ شده و نقش اصلی را در دعوت پیدا می‌کنند و نشانگان شفقت نبوی نادیده گرفته شده و پنهان می‌گردند و

آیات مدارا و عدم اکراه در پذیرش دعوت دینی، منسوخ اعلام می‌گردند و چه بسا تصویر انسانی فرصت طلب از نبی ترسیم می‌گردد که در دوره‌ی ضعف، به مهرورزی و مدارا فرا می‌خواند و هنگامی که به قدرت می‌رسد، شمشیر بر روی مخالفان دعوتش می‌کشد.

بدین ترتیب هدایت بر مبنای شفقت که همراه با میل و گرایش درونی برای پذیرش و ایمان است در تاریخ ما جای خود را به تسلیم شدن می‌دهد که مبنای آن قدرت است. نشانه‌ی بیرونی این امر نیز عدم تساهل و مدارا در مقابل «دیگری» و گرایش به خشونت به نام دین است. البته این میل به غلبه بر «دیگری» و به تسلیم واداشتن او خود را به شکل غیرت و تعصب دینی و باورمندی پرشور به عقاید و مناسک دینی نمایانگر نموده و موجه می‌سازد.

در حالی که چنان چه جوهره‌ی دین را هدایت آدمیان به سوی خیر و تعالی بدانیم، که این حرکت به سمت خیر و تعالی در زندگی فرد سرریز نموده و سبک زندگی او را شکل داده و به اصطلاح زندگی فرد را دینی می‌کند، در این صورت پذیرش یک دین امری خواهد بود که خشونت را بدان راهی نیست. دعوتگری که از چنین بینشی نسبت به هدایت دیگران برخوردار باشد، از ایده‌های مولد خشونت می‌پرهیزد. آن چه او را به سمت دعوتگری می‌کشاند شفقت وی نسبت به دیگران خواهد بود. این که افتاده‌ای را ببینی و دستش را بگیری و نه این که با خشونت دیگران را ناچار به همراهی با خود کنی. این که راهی را نشان بدهی و چراغی بفرزای راهی روشن کنی. چنین بینشی «دیگری» را به چشم انسانی نیازمند راهنمایی خواهد دید و نه مانعی که بایستی از سر راه برداشته شود.

به نظر می‌رسد اگر دعوتگری دینی را حرکتی مشفقانه و از سر دلسوزی و توأم با صمیمیت، و نه وسیله‌ای برای ارضاء میل آدمی به نمایش برتری و قدرت، تصور نماییم، مسیر هموارتری برای تساهل و مدارا فراهم می‌آوریم که زندگی مسالمت آمیز را در کنار یکدیگر ممکن می‌سازد. یکی از این گردنه‌های خطر خیز، در عرصه‌ی دین ورزی و دعوتگری دینی، افتادن در دام میل به قدرت است که در درون هر یک از ما وجود دارد و خود را در غالب خشونت بنام دین به نمایش گذارده و با استفاده از تفسیری خاص از آموزه‌های

دینی مشروعیت می بخشد. بدین گونه است که بجای هدایت «دیگری»، به حذف «دیگری» اقدام می کنند و بجای دعوت به سوی بهشت، «دیگری» را به جهنم پرتاب می کنند. چه بسا اگر دعوتگران دینی، مقام دعوت را با مقام قضاوت خلط نمایند [۱]، راهی برای گفت و گو و مفاهمه گشوده گردد؛ و شاهد آن باشیم

که هیچ دین داری برای دعوت دیگران به دین ورزی دست به خشونت نزنند. [۱] برگرفته از این سخن حسن الهضیبی یکی از رهبران پیشین اخوان المسلمین مصر که: «نحن دعوات لا قضاة»: ما دعوت گریم و نه قاضی.

(نیلوفر)

تأثیر دین داری بر سلامتی

در طریقه الهی مغز محل لذت است و این پاداش الهی است اعتیاد غذایی را تقویت می کند. برخی غذاها مثل کوکائین که اگرچه پتانسیل اعتیادآوری اش کمتر از الکل و مواد مخدر است اما می توانند به اندازه قند و کربوهیدرات اعتیادآور باشند.»

در سال ۲۰۰۶ در دانشگاه BYU مطالعه ای انجام شد که بر اساس یافته های آن مشخص شد مسیحیان مورمون در یوتا، حدود ۵,۷ پوند سنگین وزن تر از غیرمذهبی ها هستند و مذهبی ها ۳۴ درصد بیشتر از غیرمذهبی ها در معرض چاق شدن قرار دارند و مذهبی ها در رژیم غذایی شان بیشتر به دنبال کم کردن قند از وعده های غذایی خود هستند. با این حال، همه یافته ها در مورد وزن و مذهب منفی نبودند. در مطالعه مشابهی نشان داده شد مردانی که مذهب برای شان نقش تسلی دهنده پیدا می کند احتمال کمتری دارد که به چاقی مفرط دچار بشوند. دانشمندان دلیل این امر را کاربرد مذهب به جای غذا به عنوان شکلی از تسلی و آرامش فرض کردند. فرض دیگر هم این است که افراد مذهبی کمتر از غیرمذهبی ها سیگار می کشند. بنابراین مذهبی ها عامل کم کننده اشتها (سیگار) را ندارند. از سوی دیگر افراد مذهبی که به طور منظم در کلیسا حضور می یابند و دعا می خوانند فشار خون پایین تری نسبت به افراد کمتر مذهبی دارند.

بر اساس این مطالعات افراد مذهبی کمتر در بیمارستان بستری می شوند و کمتر احتمال ابتلا به افسردگی دارند، رضایت از زندگی بالاتری دارند و سیستم ایمنی بدن شان قوی تر است. بن هیل معتقد است دین می تواند در هر جنبه ای از زندگی به مردم کمک کند.

(دین آنلاین)

ماریندا ریسک - در یک کلیسای بزرگ، اعضای محلی کلیسا با خوشحالی اطراف میزی که مملو از غذاهای مختصری است که هر کس با خود آورده است گرد هم جمع شده اند و در حال خوردن مقادیر فراوانی از آن غذاها هستند. این صحنه



آشنایی برای عبادت کنندگان مذهبی آمریکایی است. اکنون چندین مطالعه نشان داده اند تمرکز بر غذا اثرات منفی بر جسم افراد مذهبی در سراسر امریکا دارد.

بن هیل، استاد روانشناسی و اعتیاد درمانگر از دانشگاه BYU بریگهام یانگ ایالت یوتا در امریکا می گوید افراد زیادی را می شناسد که به دلیل اعتیادشان به غذای واقعی و داشتن عوارض بیماری قلبی، چاقی مفرط، نفخ، بیماری ریوی و دیگر عوارض جانبی اضافه وزن جان خود را از دست داده اند. هیل می گوید: «کل فرهنگ مورمون ها حول غذا متمرکز است. نکته جالب در مورد اعتیاد این است که ما نسبت به هر چیز بد و هر چیز خوبی می توانیم اعتیاد پیدا کنیم. ما وعده های غذایی مان را در جمع خانواده و در فعالیت های کلیسا با دیگران سهیم می شویم، و اغلب این سهیم شدن شبیه یک آیین مذهبی مقدس است. یک نفر دعا می خواند و در این آیین نوعی مباحثه یا فعالیت حول غذا صورت می گیرد. به ویژه اگر شما یک مسیحی مورمون باشید و نوشیدنی الکلی مصرف نکنید تنها چیزی که در پایان روز از استرس و فشار روزانه می کاهد دسترسی به کربوهیدرات و قند و شکلات است.»

هیل می گوید: «خوردن غذاهای شیرین و کربوهیدرات ها منجر به افزایش دوپامین در مغز می شود و با توجه اینکه

در کنار کلیشه‌های جنسیتی و نژادی باید با کلیشه‌های مذهبی هم مقابله کرد.

صاحبان موقعیت‌های اقتصادی و اجتماعی هستند، بیانگر جهت‌گیری خلاقانه آنها در مقابل کلیشه‌هاست. این زنان با محصولات خود سعی دارند اسلام هراسی و تبعیض جنسیتی را به چالش بکشند. امروز اسلام هراسی پدیده‌ای شناخته شده است که در مواردی به طور مرتب گزارش می‌شود؛ از جمله در خصومت‌ورزی مذهبی، اعمال تبعیض علیه افراد و جوامع مسلمان و در نتیجه محروم شدن آنان از بودن در فضای زندگی عمومی.

امروز وضعیت تحصیلی مسلمانان نسبت به حد متوسط مردم بالاتر است اما نرخ اشتغال آنان از نرخ متوسط اشتغال عموم مردم، در رتبه‌ای پایین‌تر قرار دارد و بخصوص در سطوح مدیریتی بالا، تبعیض سیستماتیک علیه مسلمانان اعمال می‌شود.

امروزه تحقیقات نشان می‌دهند که زنان مسلمان در بریتانیا نقش مهمی در پویایی و نوآوری اقتصادی دارند و برای اولین بار مذهب و ایمان به عنوان کلید فهم تغییرات مرزهای اقتصادی و اجتماعی برجسته شده‌اند و واضح است که صداها و کارهای زنان مسلمان در راستای ایجاد تغییرات مطلوب، نقش محوری و اساسی دارند.

(دین آنلاین)

بی‌عدالتی‌های اجتماعی که توسط زنان تجربه شده است، با روش‌های خلاقانه‌ای، همچون جنبش #MeToo توجه جهانیان را به خود جلب کرده است و اعتراضات موسوم به #OscarsSoWhite نیز معترض به نابرابری و



محرومیت در فضای کار به راه افتاد، در این میان اهمیت دین نادیده گرفته شده است و گویی در معادلات معترضان کلیشه‌های مذهبی در نظر گرفته نشده است.

رشد و توسعه بازار جهانی مسلمانان و بسط دیدگاه زنان پیش‌قراول مسلمان، در زمینه‌های خلاقانه بسیار شگفت‌انگیز و مهم است. امروز تخمین زده می‌شود که بازار پوشاک مسلمانان ۱۱ درصد از حجم معاملات تجارت جهانی را به خود اختصاص می‌دهد. زنان مسلمان، ۴۴ میلیارد دلار در سال صرف خرید پوشاک می‌کنند. در این زمینه، بریتانیا نقش معناداری ایفا می‌کند. بریتانیا در تولید کالاها و تفریحات حلال، رتبه پنجم جهان را دارد. رویکرد زنان مسلمان جوان و تحصیل کرده؛ زانی که

تونس و قوانین برابری زنان با مردان

کشورهای حوزه خاورمیانه و آفریقای شمالی که در آنها زنان همچنان برای ازدواج با غیر هم‌کیشان خود مشکل دارند متمایز می‌گردد. این اقدام جدیدترین حرکت رئیس‌جمهور نود ساله تونس، باجی قائد سبسی است. در ماه اوت، سبسی با استناد به قانون اساسی کشور در سال ۲۰۱۴ که پیرو شورش‌های بهار عربی مقرر شد، اظهار داشت حکومت ملزم است که برابری کامل را میان زنان و مردان محقق سازد و از وجود فرصت‌های برابر برای همگان اطمینان حاصل کند.

رئیس‌جمهور کمیسویی تشکیل داده که وظیفه آن اصلاح سیاست‌هایی است که هم به حقوق ازدواج زنان و همچنین به قوانین وراثت مربوط می‌شود. بر اساس قوانین

بر اساس قانون قبلی کشور که قدمت آن به سال ۱۹۷۳ بازمی‌گردد، اگر یک زن مسلمان و یک مرد غیرمسلمان قصد ازدواج با یکدیگر را داشتند، ابتدا مرد باید مسلمان می‌شد و مدرک مستندی از اسلام آوردن خود



ارائه می‌داد. اما مردان مسلمان از لحاظ قانونی برای ازدواج با زنان غیرمسلمان آزاد بودند و نیازی به اسلام آوردن آن زن نبود.

بنا به نقل بی‌بی‌سی، تونس با این اقدام جدید از دیگر

بتوانند در مقابل اقدامات خشونت آمیز شوهر، بستگان و دیگران از خود محافظت به عمل آورند.»

اما تکاپویی که برای زنان برپا شده است (به ویژه در حوزه وراثت) انتقادات بعضی از رهبران مذهبی و زنان عملگرا را سبب شده است، چراکه این افراد معتقدند تغییرات مطرح شده با دین اسلام مغایرت دارد. در ماه اوت گروهی از ائمه جماعت و الهیدانان بیانیه‌ای منتشر کردند و تغییرات پیشنهادی در قوانین وراثت را محکوم ساختند و آن را نقض آشکار احکام دین اسلام خواندند. ماه گذشته مونا ابراهیم، نائب رئیس حزب سیاسی محافظه‌کار «النهضة» اظهار داشت نظام وراثتی که در متون مقدس اسلامی مقرر شده بر مبنای این اندیشه استوار است که مردان برخلاف زنان، باید درآمد خود را صرف تأمین معاش خانواده سازند.

(العالم)

فعلی کشور تونس در حوزه وراثت، دختران تنها نصف پسران از والدین خود ارث می‌برند. سبسی عنوان داشت امیدوار است تونس بتواند ترقی کند و به برابری کامل و حقیقی بین شهروندان زن و مرد خود برسد.

در ماه ژوئیه، کشور تونس دست به اقدام دیگری زد و قانونی را که متجاوزین جنسی را در صورت ازدواج با قربانی‌شان مورد عفو قرار می‌داد ملغا ساخت. در همان ماه دولت قانونی به تصویب رساند که در آن سیاست‌های خاصی برای جلوگیری از خشونت علیه زنان و پیگرد قانونی این خشونت‌ها مقرر شده بود. این قانون مسائل مربوط به آزار و اذیت جنسی و تبعیض اقتصادی را نیز در برمی‌گرفت.

آنا گوناللی، از پژوهشگران ارشد تونس که برای دیده‌بان حقوق بشر فعالیت می‌کند ضمن بیانیه‌ای عنوان داشت: «قانون جدید تونس به زنان امکانات لازم را می‌دهد تا

سلطان ایالت پاهانگ مالزی خواستار برخورد غیر افراطی با «شیعه» شد.

دقیقی در دست نیست و تعداد آنها بین ۱۰ تا ۵۰ هزار نفر تخمین زده می‌شود. دولت مالزی بنا به دلالی که در ظاهر جنبه جلوگیری از تفرقه مسلمانان را دارد، از تبلیغ تشیع و فعالیت شیعیان در این کشور جلوگیری می‌کند. شیعیان مالزی متشکل از سه گروه اثناعشری، آقاخانیه و بهره‌ها هستند. مثلاً در مورد ایالت سلنگور می‌توان گفت بر اساس آنچه که در صفحه ۳۴ قانون اساسی این ایالت آمده است: مذهب شیعه در این ایالت در ۱۹۹۱ در کنار مذاهب حنفی، مالکی، حنبلی جزو مذاهب رسمی این ایالت بوده است. دولت مالزی نسبت به شیعیان حساسیت دارد و از فعالیت آنها جلوگیری می‌کند، وزارت کشور مالزی استفاده از کتب شیعی را خلاف قانون می‌داند و مجازات استفاده‌کنندگان آنها را تا سه سال حبس اعلام کرده است. در مقابل، تحرکات وهابی‌ها و سلفی‌ها گسترده است. آنان بزرگترین رسالت خود را مبارزه با شیعه می‌دانند و نفوذ سیاسی آنان زمینه تبلیغات ضد شیعی در رسانه‌ها را فراهم کرده است. در این کشور تمام اقلیت‌های مذهبی به جز شیعه در تبلیغ دین و مذهب خود آزادند. به دلیل سخت‌گیری‌های دولت، بیشتر شیعیان در شرکت‌های خصوصی و غیردولتی مشغول به کارند». (خبر اصلی را در malaysianinsight.com ببینید)

سرویس ترجمه شفقتا به نقل از malaysianinsight.com: تنگکو عبدالله سلطان احمدشاه پادشاه ایالت پاهانگ در مالزی در اظهارنظری در مورد شیعه خواستار برخورد غیرتندروانه با قائلان به این مذهب شد و گفت: با اینکه



شیعیان در مالزی در برخی اعتقادات اسلامی با اکثریت سنی مذهب کشور دارای اختلافات و تفاوت‌هایی هستند، اما باید با حداکثر احتیاط با این اقلیت برخورد کرد. سلطان احمد شاه همچنین گفت: در برخورد با مسئله گسترش شیعه در مالزی باید رویکردی احتیاط آمیز، بدون افراط و همراه با حُجب در پیش گرفت و از رفتارها و سیاست‌های افراطی پرهیز نمود. وی تأکید کرد در برخورد با شیعیان و مسئله شیعه در مالزی نباید با نیت و قصد نادرست وارد شد.

گفتنی است اطلاعات چندان دقیقی از شیعیان مالزی در دست نیست با این حال در ادامه مطالبی از گفتگوی دکتر هادی انصاری با وب سایت خبرآنلاین در مورد شیعیان مالزی تقدیم می‌شود: «از جمعیت شیعیان مالزی آمار

باورهای خرافی چه اندازه بر روی کیفیت زندگی تأثیر می‌گذارد؟

بگنجد نه در حیطة دانش، می‌توانیم اینگونه مطرح کنیم که ریشه‌های روانشناختی بعضی از افرادی که خیلی به پدیده‌های خرافی اهمیت می‌دهند می‌تواند متفاوت باشد، اما همه آنها قطعاً در یک مسئله اشتراک دارند. افرادی که به خرافه عقیده دارند و به دنبال مسائلی نظیر جادو، فال و سحر هستند از دیدگاه روانشناسی اسکیزوتایپال هستند. این افراد سعی می‌کنند برای همه امور طبیعی علل ماورا طبیعی پیدا کنند و بیشتر از اینکه بخواهند در دنیای عینی و واقعی زندگی کنند در شرایط ماورالطبیعی زندگی می‌کنند. همچنین یکی از ویژگی این دسته از افراد این است که به خرافات خیلی بها می‌دهند و نقش آن را در زندگی خود پر رنگ می‌بینند.

وی درباره اینکه چه افرادی بیشتر به سمت خرافات می‌روند گفت: اولاً ما باید بدانیم که همه ما در هر فرهنگ، فضا و شرایطی که متولد شویم ممکن است به صورت ناخودآگاه درگیر یکسری خرافات شویم. درگیر شدن در خرافات خاص ایران نیست و در دنیا، همه افراد فرهنگ‌ها یکسری خرافات برای خودشان دارند. معمولاً افرادی که از نظر شخصیتی، شخصیت‌های ضعیفی دارند، همچنین اعتماد به نفس و عزت نفس لازم را ندارند و نمی‌توانند با پدیده‌های زندگی به صورت واقعی‌تری مواجه شوند معمولاً به سمت خرافات روی می‌آورند. فرد به جای اینکه از راه‌های منطقی، معمول و با استفاده از عقل و تعقل خود تصمیم بگیرد یا اقداماتی را انجام دهد به خاطر شخصیت ضعیفی که دارد به خرافات پناه می‌برد و در واقع خرافات در روان فرد ایجاد شده و رفتار، نگرش و روابط فرد را تحت تأثیر قرار می‌دهد. این افراد معمولاً از آن دسته افرادی هستند که اجازه می‌دهند باورهای خرافی بر تمام زندگی‌شان سایه بیندازد و آنها را از اینکه بخواهند به خودشان بپردازند و خودشان به دنبال حل مسائلمان برون دور می‌کند. افرادی که در عین داشتن اعتماد به نفس پایین نمی‌توانند مسئولیت زندگی خودشان را بر عهده بگیرند و نقش خودشان را در حل مشکلات خود خیلی کم‌رنگ می‌بینند برای اینکه خودشان را خلع سلاح کنند و توجیه بیاورند، به سراغ راه‌حل‌های خرافی می‌روند. بعضی مواقع اگر در مواردی این راه‌حل‌های خرافی پاسخ دهد فرد آن را به کل زندگی خود تعمیم

مدیر یک مرکز مشاوره و خدمات روانشناختی می‌گوید: افرادی که اعتماد به نفس پایین تری دارند، به قدرت و نیروهای خود اعتماد ندارند، با زندگی واقعی در ارتباط نیستند، احساس می‌کنند روی زندگی تسلط



ندارند و نمی‌خواهند مسئولیت تصمیمات خود را بر عهده بگیرند بیشتر به سمت موارد خرافی گرایش پیدا می‌کنند. صدیقه احمدی در گفتگو با خبرنگار شفقنا زندگی بیان کرد: هر آنچه که سند و مدرک نداشته باشد و بدون اینکه ریشه و اصلی داشته باشد افراد به آن معتقد باشند خرافات می‌گویند. درباره ریشه‌های خرافات دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد اما به طور کلی درباره اینکه خرافات از کجا می‌آید می‌توان گفت خرافات از یک جهت می‌تواند فردی باشد؛ یعنی شخصی در یک زمانی یک تصویر، تصور یا افکاری در ذهن خود دارد و آن را در جامعه گسترش می‌دهد و از طرفی دیگر یک فضا، یک دستگاه حکومتی یا قدرتی برای اینکه بخواهد یکسری منافع کسب کند ممکن است خرافات را در بین مردم رواج دهد. بنابراین خرافات هم می‌تواند از سمت جزء به کل و هم از سمت کل به جزء باشد. آنچه که اهمیت دارد این است که پذیرنده خرافات، معمولاً عامه مردم هستند که ممکن است به بحث‌های خرافات علاقه‌مند باشند. اینکه چه چیزی خرافات هست یا نیست در بستر تفاوت‌های فردی، فرهنگی و اجتماعی مان‌جای می‌گیرد، بسیاری از اوقات به طور قطع یقین نمی‌توانیم به این سؤال پاسخ دهیم. در رابطه با دو مقوله علم و دانش، علم هر آنچه را که در آزمایشگاه و در قالب تجربه باشد می‌پذیرد ولی دانش هر آنچه را که چه در قالب تجربه باشد چه نباشد می‌پذیرد. بنابراین اگر بخواهیم از دیدگاه دانش خرافات را مطرح کنیم ممکن است بسیاری از عقایدی که خرافی به نظر می‌رسند توجیهات فلسفی و منطقی خاص خودشان را داشته باشند و اگر بخواهیم از دیدگاه علم گرایانه به آن نگاه کنیم در بسیاری از موارد خرافات محسوب می‌شوند. اگر به خرافات به گونه‌ای نگاه کنیم که نه در حیطة علم

ندارند ممکن است عقاید خرافی با سایر عقاید مخلوط شود و حد و مرز آنها مشخص نشود. عضو هیئت علمی دانشگاه خوارزمی در پایان گفت: باید ببینیم باورهای خرافی چقدر روی کیفیت زندگی ما تأثیر می‌گذارد و باید بر روی باورهایی که در میان افراد جامعه پر رنگ شده‌اند و در زندگی اشخاص تأثیر بسزایی می‌گذارند تحقیق شود و نتایجش نیز به اطلاع عامه مردم برسد. بعضی از باورها ممکن است زندگی زناشویی افراد را تخریب کند. مراجعه کننده ای داشتم که باور داشت هر کسی به وسایل خانه او دست بزند ممکن است او و خانه‌اش را سحر و جادو کند به همین جهت سعی می‌کرد هر کسی که به خانه‌اش می‌رفت و به وسایلش دست می‌زد آن وسیله‌ها را بشوید و ضدعفونی کند و این باور باعث شده بود که در رابطه با همسرش دچار مشکل شود. ما باید باورهایی که به این شکل وجود دارند را بیشتر بررسی کنیم و همه آحاد جامعه را نسبت به آسیب‌هایی که این باورها می‌توانند ایجاد کنند آگاه کنیم.

(شفقنا)

می‌دهد و سعی می‌کند برای فرار از مسئولیتی که خودش برای زندگی‌اش دارد از خرافات استفاده کند. افراد خرافاتی از لحاظ شخصیتی افرادی هستند که همیشه فکر می‌کنند در زندگی هر اتفاقی بیفتد هیچ تسلطی روی عوام‌ش ندارند و نمی‌توانند موضع‌گیری کنند بنابراین این باورها در درون آنها بیشتر تقویت می‌شود.

این مشاور و روانشناس معتقد است که زنان بیشتر از مردان به خرافات گرایش دارند. او دلیل این امر را اینگونه عنوان کرد: زنان نسبت به پدیده‌ها، مسائل و اتفاقاتی که در پیرامونشان رخ می‌دهد حساس‌تر و جزئی‌نگرتر هستند و بیشتر درگیر تشویش و اضطراب می‌شوند به همین دلیل می‌خواهند که از این طرق خودشان را آرام کنند.

احمدی خاطر نشان کرد: اینکه چه چیز خرافات هست و نیست نیاز به یک کوشش علمی خیلی بالایی دارد چون بعضی از موارد ظاهراً می‌توانند هیچ توجیه علمی و آزمایشگاهی نداشته باشند اما توجیه عقلی و استدلالی محکمی داشته باشند و متأسفانه چون این توجیهاات عقلی و استدلالی در جامعه ما حداقل در مورد عقایدی که خودمان داریم درست بیان نمی‌شود و مردم آگاهی لازم را

آفت‌های مجالس روضه زنانه!

خدا مورد عنایت قرار گرفته‌اند، بسیار زیاد است. اعظم فرامرزی، کارشناس ارشد فقه و مبانی حقوق اسلامی در گفت و گو با خبرنگار ایلنا بیان اینک به این افراد نمی‌توان سخنران یا مبلغ گفت؛ بلکه آن‌ها مجلس گردان هستند، گفت: اداره کنندگان این مجالس مذهبی عموماً به صورت سنتی پیش رفتند و اکثر مجالس خود را به صورت دلی پیش برده‌اند، اما گاهی اوقات این افراد از آنجا که در میان مخاطبان‌شان مرید پیدا می‌کنند، دچار عجب و غرور شده و چون آگاهی و اطلاعات لازم را ندارند، ممکن است مرتکب رفتاری شوند که مناسب و مطلوب نباشد. متأسفانه مردم نیز رفتارهای غلط این افراد را به پای دین می‌گذارند، در حالی که این افراد تحصیلات و تخصص‌شان نسبت به مبانی دین کم است.

یکی از راهکارهای جذب مخاطب این است که برخی از آنها در جلسات شان نقل می‌کنند که یکی از مستمعین خواب مرا دیده و حاجت گرفته است، بقیه هم مشتاق می‌شوند که برای این خانم نذر کنند و بعضاً هم برحسب

به گزارش شفقنا به نقل از ایلنا، مجالس روضه که اغلب در ایام سوگواری ابا عبدالله برگزار می‌شود یکی از مهمترین مکان‌ها برای یادگیری معارف دین و اهل بیت (ع) است، محافل و مجالس این چنینی که به



صورت زنانه برگزار می‌شود، توسط افرادی با عنوان خانم جلسه‌ای اداره می‌شود. مبلغانی که در این مجالس حضور دارند دو دسته‌اند؛ عده‌ای که تحصیل کرده حوزه یا دانشگاه هستند و مبانی دین را آموخته و در این جلسات ارائه می‌کنند و دسته دیگر کسانی هستند که به صورت سنتی مبانی دین را آموخته‌اند و نسبت به ارائه آن در این جلسات اقدام می‌کنند. متأسفانه گفته می‌شود؛ خرافات و انحرافات در میان مبلغان سنتی بیشتر بوده و اقبال اجتماعی نیز نسبت به برخی از آنها که معتقدند از سوی

اتفاق حوائج‌شان برآورده می‌شود و همین امر تبدیل به حجت می‌شود برای دیگران که این فرد مجلس گردان نظر کرده است و این ماجرا تداوم خواهد داشت.

حاج خانم عسکری یکی از مبلغانی است که سالهاست به صورت سنتی در منطقه غرب تهران مشغول فعالیت است. وی درباره مبلغ پاکت مبلغان نیز گفت: من به عشق اهل بیت می‌روم و برایم اهمیت ندارد، قیمت مبلغ درون پاکت چقدر است، البته این موضوع هم بستگی به میزبان جلسه دارد برخی میزبانان من برایم تا ۱۵۰ هزار تومان هم گذاشته‌اند، اما برخی از دوستان برای برخی مجالس در مناطق دور و بالای شهر می‌روند و متأسفانه بانی جلسه

۲۰ هزار تومان در پاکت برایش بیشتر نمی‌گذارند، در حالی که این مبلغ کرایه آژانس او هم نمی‌شود و وقتی به بانی مجلس اعتراض می‌شود، می‌گوید صدایش خوب نبود. وی گفت: در محلات بومی نشین بیشتر از مبلغات سنتی استفاده می‌شود، در این مناطق نیز خانم‌های جلسه‌ای مردمان زیادی دارند که بسیار معتصبانه برخورد می‌کنند و رفتارهایی مانند بوسیدن دست خانم جلسه را انجام می‌دهند که در شان جلسات اهل بیت نیست. گاهی اوقات هم برای گرفتن حاجت مبلغی نذر خانم جلسه‌ای می‌کنند تا او برایشان دعا کند.

نگاه مثبت‌تر مردم اروپا نسبت به مسلمانان

مسلمانان حدوداً ۶ درصد از کل جمعیت این کشور را تشکیل می‌دهند، کسانی که شخصاً یک مسلمان را می‌شناسند ۳۷ درصد بیشتر از کسانی هستند که با این گفته مخالف نیستند. بیشتر از ۸۰ درصد (۸۵ درصد) از کسانی که یک مسلمان را می‌شناسند می‌گویند با این جمله مخالفند، در مقایسه با ۴۸ درصد از افرادی که مسلمانان را نمی‌شناسند.

همچنین در این زمینه اختلاف نظر زیادی در سایر کشورها مانند انگلستان (۳۷ درصد)، اتریش (۳۵ درصد)، آلمان (۳۴ درصد)، ایرلند (۲۹ درصد)، ایتالیا (۲۷ درصد)، دانمارک (۲۶ درصد) و فرانسه (۲۴ درصد) وجود دارد.

در مقابل اختلاف نظری اندک در میان افرادی که اظهار می‌کنند دانش زیاد یا متوسط درباره اسلام دارند، با کسانی که اطلاعات کمتر یا هیچ گونه اطلاعاتی درباره اسلام ندارند، وجود دارد. صرف نظر از سطح دانش افراد مورد بررسی در مورد اسلام، سهم مشابهی از مردم کشورهای که مورد مطالعه قرار گرفتند، مخالف این گفته هستند که مسلمانان «می‌خواهند عقاید مذهبی خود را بر هرکسی در کشور تحمیل کنند». برای مثال در سوئیس بزرگسالانی که دانش زیاد یا متوسط درباره اسلام دارند تنها ۴ درصد بیشتر از کسانی که دانش بسیار کمی در مورد اسلام دارند، مخالف این گفته هستند.

در این منطقه، سهم افرادی که می‌گویند شخصاً یک مسلمان را می‌شناسند (۶۷ درصد) بیشتر از کسانی است

بر اساس نتایج یک تحقیق جدید که از سوی مرکز پژوهشی پیو در ۱۵ کشور در سرتاسر اروپای غربی انجام شده، افرادی که شخصاً یک مسلمان را می‌شناسند، نسبت به بقیه مردم نظرات مثبت‌تری در مورد مسلمانان



در مقابل، در این جامعه آماری صرفاً دانستن مطلبی در مورد اسلام، به اندازه آشنایی با مسلمانان موجب احساسات مثبت نسبت به این دین نشده است.

به گزارش سرویس ترجمه شفقنا، این الگو در چندین سؤال مختلف که مرکز تحقیقاتی پیو از غیرمسلمانان ساکن در اروپای غربی در مورد نگرش آنها نسبت به مسلمانان پرسیده، کاملاً مشهود است. از جمله در این پرسش‌ها از افراد سؤال شده است آیا آنها فکر می‌کنند اسلام با ارزش‌ها و فرهنگ کشورشان سازگار است یا خیر؟ و آیا تمایل دارند یک مسلمان را به عنوان عضوی از خانواده خود بپذیرند یا خیر؟

یکی از سؤالاتی که این مرکز از اروپایی‌های غربی غیرمسلمان پرسید این بود که آیا آنها با این گفته که «مسلمانان در قلبشان می‌خواهند عقاید خود را بر هرکسی در کشور تحمیل کنند» موافق هستند یا مخالف؟ در سوئیس که جمعیت مسلمان نسبتاً زیادی دارد و

که می گویند اطلاعات زیاد یا متوسط درباره اسلام دارند (۳۷ درصد). در فرانسه که بالاترین درصد جمعیت مسلمان در اروپای غربی را داراست (۹ درصد)، تعداد بزرگسالانی که می گویند شخصاً یک مسلمان را می شناسند (۷۹ درصد) تقریباً دو برابر کسانی است که می گویند دست کم دانش اندکی در مورد اسلام دارند (۴۰ درصد).

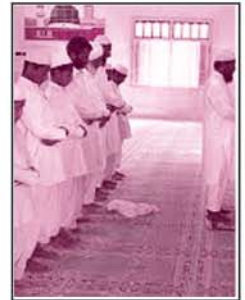
بر اساس تحقیق دیگری که پیش از این در مرکز پژوهشی پیو انجام شده، در حالی که شناختن یک مسلمان در کشورهای غربی اروپایی بسیار رایج است، در ایالات متحده

امریکا تنها ۴۵ درصد از بزرگسالان گفته اند کسی را می شناسند که مسلمان باشد.

پژوهش حاضر در حالی در اروپای غربی اجرا شد که بحث های سیاسی زیادی در سراسر منطقه در مورد نقشی که اسلام و مسلمانان باید در جامعه ایفا کنند، مطرح است. تنها در سال گذشته این موضوع نقش مهمی در انتخابات ملی در تعدادی از کشورهای اروپای غربی از جمله انتخابات ۲۰۱۷ اتریش و آلمان و انتخابات ۲۰۱۸ ایتالیا داشت.

استقبال مجمع تقریب بین مذاهب از احداث مسجد اهل سنت در تهران

در متن نوشته ی جلیل رحیمی جهان آبادی نماینده حوزه انتخابیه تربت جام و تایباد در مجلس شورای اسلامی که در یک پایگاه اهل سنت (وب گاه جماعت و اصلاح اهل سنت) منتشر شده آمده است:



درخواست نمودیم آقای اراکی در محضر مقام معظم رهبری و شورای عالی امنیت ملی صحبت کنند و مطالب را منتقل نمایند. قرار شد گزارشی را تهیه کنم تا به مقامات ارشد داده شود. آیت الله اراکی هم صحبت نمودند؛ ایشان ضمن بر شمردن خدمات نظام به اهل سنت، برخی تنگ نظریها و مشکلات را ناشی از افراط گرایی دانستند و گفتند علیه شیعیان هم همین تنگ نظریها هست و فقط درد شما نیست و باید دست به دست هم داد و افراط را در کشور مهار کنیم. ایشان از طرح تأسیس مسجد اهل سنت در تهران استقبال کردند و مجمع تقریب را از حامیان عملی شدن این ایده اعلام نمودند و برخی از سنت ها و رفتار ائمه ی اطهار علیهم السلام و باورهای بزرگان شیعه و مراجع تقلید را در توجه به رعایت حقوق اهل سنت و افراد غیر شیعه ذکر نمودند و موانع ساخت مسجد در تهران را شرح دادند و درخواست نمودند در رفع موانع همگی کمک کنیم.

ایشان تأکید بر شایسته سالاری به جای سهم خواهی مذهبی یا قومی را دارای منطق قوی تر در دفاع از حقوق مردم دانستند که بیان آن می تواند هدف را تأمین و حساسیتی هم ایجاد نشود. آیت الله اراکی به هزینه های سنگین نظام و حوزه های علمیه شیعه در تقابل با شیعیان انگلیسی و تندرو اشاره کرد و خواهان توجه اهل سنت به این زحمات و دوری از افراط گرایی و مقابله با تفکرات تند و مخالف وحدت در کشور شدند... تلاش دارم یک شعبه ی دانشگاه

امروز دوشنبه ۱ مرداد، صبح مجلس تعطیل بود و پیگیر برخی امور شخصی بودم. عصر با آیت الله محسن اراکی رئیس مجمع جهانی تقریب جلسه داشتیم در این جلسه علاوه بر ایشان، معاونانشان هم آمده بودند اما از فراکسیون اهل سنت فقط ۴ نفر آمدند بنده و ناصر شریفی نماینده ی بندرلنگه و مرادی نماینده ی قروه و سید مهدی فرشادان نماینده ی سنندج. شرمند شدیم چون قرار بود حداقل ۱۰ نماینده حضور یابند، برخی نمایندگان شهرستان بودند برخی با وزرا جلسه داشتند و برخی درگیر امور شخصی بودند. جلسه اگر به لحاظ کمیت ضعیف بود اما کیفیت خوبی داشت مباحثی صریح و راحت از مشکلات اهل سنت مطرح شد. اولین وقت صحبت به بنده داده شد و شرح مفصلی از مشکلات و مطالبات اهل سنت ایران را ارائه دادم. (شرح جزئیات به مصلحت نیست و ممکن است مورد سو استفاده قرار گیرد) آقایان ناصر شریفی و مرادی هم مطالب لازم و ارزشمندی را با صراحت بیان نمودند و

تقریب را هم در تربت جام راه بیندازم. این تعامل به نفع جامعه است افراط دو طرف را تا حدودی مهار می کند. اما

همه‌ی نمایندگان با مجمع آشنا نیستند.

(شفقنا)

حجاب عرفی به جای حجاب شرعی ارزش یافته است.

خاکستری می نامند، به لحاظ ذهنی از یک طرف حجاب را برای زن مسلمان واجب دانسته و نسبت به پیامدهای منفی بدحجابی آگاهی دارند، اما از سوی دیگر نسبت به ارزشمندی حجاب شرعی و همچنین مداخله دولت در کنترل حجاب موضع داشته و مقاومت ذهنی دارند و بخشی از آنها به لحاظ ذهنی استعداد ریزش به سمت بدحجابان هنجارشکن را دارا هستند.

تحقیقات در خصوص کانون های بحران بدحجابی نشان می دهد افراد تحصیل کرده جوان ساکن شهرهای بزرگ و کلان شهرها که عمده مصرف فرهنگی آنها تماشای ماهواره و فیلم های سینمایی داخلی و خارجی است، بیشترین میزان آسیب و ناهنجاری را در موضوع حجاب دارند. بنابراین قشر اصلی و هسته کانونی بدحجابی در کشور که طراح اصلی حرکت های ضد حجاب، کنشگران و بازیگران اصلی این صحنه هستند، دارای ویژگی هایی هستند که اتخاذ یک سیاست بسیار هوشمندانه، منعطف و سیال را ضروری می سازد.

از همین رو به نظر می رسد در صورتی که قرار باشد اقدامی در خصوص حجاب انجام گیرد، این اقدام باید معطوف به نقطه کانونی آسیب زا به مسئله حجاب، یعنی کاهش ارزشمندی آن باشد که بار اصلی آن بر دوش نظام رسانه ای و مصرف فرهنگی افراد است.

(انتخاب)

به گزارش روابط عمومی مرکز پژوهش های مجلس شورای اسلامی، دفتر مطالعات فرهنگی این مرکز در گزارشی با عنوان «عوامل مؤثر بر اجرایی شدن سیاست های حجاب و راهکارهای پیش رو» عوامل



تشدیدکننده این وضعیت و روند سیاستگذاری در خصوص حجاب را بررسی کرده و آورده است؛ در بخش اول گزارش، دو پارامتر «نگرش مردم نسبت به موضوع حجاب» و «رفتار پوششی» آنها بررسی شده است. وضعیت نگرش جامعه به موضوع حجاب در پنج محور اساسی شامل ارزشمندی حجاب، ضرورت حجاب برای زن مسلمان، حدود حجاب، پیامدهای حجاب و بی حجابی، مداخله دولت در موضوع حجاب ارزیابی شده است.

این گزارش می افزاید در خصوص وضعیت حجاب در کشور سه موضوع کانونی و مهم شامل تغییر ارزشمندی حجاب از شرعی به عرفی، جمعیت بالای بدحجابان کم آسیب (محببه های عرفی)، کانون های بحران بدحجابی، وجود دارد که هرگونه سیاستگذاری و تصمیم گیری باید با لحاظ کردن آنها انجام شود. گزارش مرکز پژوهش های مجلس در خصوص تغییر ارزشمندی حجاب از شرعی به عرفی، عنوان می کند که حجاب شرعی برای ۳۵ درصد از افراد جامعه ارزشمند است و تقریباً ۵۵ درصد از زنان حجاب عرفی را ارزشمند دانسته اند. در واقع نوعی حس و بی رغبتی در خصوص حجاب شرعی در میان بخشی از افراد جامعه ایجاد شده است که موجب می شود آنها بین دو گزینه حجاب عرفی و شرعی، حجاب عرفی را انتخاب کند.

همچنین در بخش جمعیت بالای بدحجابان کم آسیب (محببه های عرفی) نتایج تحقیقات متعدد نشان می دهد، بیش از ۸۵ درصد از جمعیت افراد بدحجاب در گروه بدحجابان کم آسیب قرار دارند که به لحاظ ذهنی خود را محببه می دانند. این گروه که اصطلاحاً آنها را طیف





صاحب‌نظران و اندیشمندان گرامی

صفیر حیات رسالت خود می‌داند که در هر شماره، موضوعی نظری را در حوزه اندیشه دینی و اجتماعی با مشارکت صاحب‌نظران و اندیشمندان به بحث بگذارد و از این طریق به غنا و عمق معارف دینی یاری رساند. صاحبان نظر و اندیشه می‌توانند برای بحث در باب موضوعات ارائه شده، مقالات خود را به آدرس:

قم / خیابان شهداء / کوچه ۳۷ / کوچه پنجم / پلاک ۱۶۲
کد پستی: ۴۷۶۶۴ - ۳۷۱۳۷
دفتر نشریه صفیر حیات و یا به آدرس الکترونیکی نشریه:
safir.hayat@yahoo.com

ارسال نمایند.

خوانندگان محترم نشریه می‌توانند **صفیر حیات** را در تلگرام دنبال کنند:
https://t.me/safire_hayat

موضوع ویژه شماره بعد:

صلح و مدارا

سامانه پیام کوتاه نشریه «صفیر حیات» آماده دریافت نظرات و پیشنهادات شما علاقه‌مندان و خوانندگان گرامی می‌باشد.

۵۰۰۰۱۷۱۷۳۳۳